

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

در راه که می‌آمدیم صحبت روضه بود. بله گفتیم یکی از علمای معروف مشهد ایشان چون دیگر مریض شده بود و در حال فوت بود حدود صد سال پیش، اسمش هم در ذهنم بود که مرد بزرگی بود و معروف بود و بسیار مرد صالحی بود، ولی دیگر یک روز صبح بلند می‌شود به عیالش و حالا کسی بوده خدمتکاری و فلانی، می‌گوید که چند نفر در خانه هستند؟ می‌گویند سه چهار نفر هستیم، می‌گوید بیایید بنشینید می‌خواهم روضه بخوانم! اهل روضه نبود! اهل به اصطلاح علم و این‌ها بود، گفتند که مگر چه شده؟ چرا یک دفعه می‌خواهی روضه بخوانی؟ گفت دیشب خواب دیدم - این قضیه را خدا رحمت کند مرحوم آقا میرزا حسن نوری، مشهد که مشرف شده بود یک روز برای مرحوم آقا می‌گفت، آقا میرزا حسن برادر آقا میرزا حسین است، منتهی نمی‌دانم سن کدامشان بیشتر است، او چند سالی هم حجره مرحوم آقا بود و با هم در مسجد حجتیه می‌رفتند، مرحوم آقا و آقا میرزا حسن، مثل این که آقا میرزا حسن سنش بیشتر بود. مرد فاضلی هم بود، درس خوانده و فاضل بود - می‌گفت: که من دیشب خواب دیدم که صحرای قیامت است و مردم به سمت بهشت و جهنم می‌روند، ما هم حرکت کردیم. گفتند: که تو هم اهل بهشتی! ما هم حرکت کردیم و آمدیم و دیدیم هر در بهشت برای یک امام است، امام جواد، امام رضا، امام صادق، ...

پشت درب امام صادق دیدیم که به! علما صف کشیده‌اند چه صفی! همه می‌روند و به ما هم گفتند که باید پشت این صف بایستی، جزو علما و شاگردان امام صادق علیه‌السلام هستی لذا تو هم باید در این صف بایستی، گفتم لابد موقع رفتن هم یکی یکی حساب و کتاب و چه کار کردی و چه کار نکردی و ... علی کل حال دیدیم که اگر زود راه می‌انداختند که دیگر این صف نبود، معلوم بود دم بهشت هم آنجا تازه ملائکه ای هستند که می‌گویند خب پرونده‌ات را ببینیم! و... ملائکه که بی‌خود این‌جا نیامدند! این‌جا گمرک است!

نگاه کردیم دیدیم درب مربوط به امام حسین علیه‌السلام هیچ کس نیست، هر کس آن‌جا می‌آید زود داخل می‌رود، گفتیم چرا قضیه این‌طوری است؟! آن‌جا که نوشته برای امام حسین علیه‌السلام زود می‌روند، این‌جا بایستند سین جین و پرونده را ببینیم و ورق بزیم و فلان؟ دیدیم این‌طوری نمی‌شود، خیلی باید حالا حالاها بایستیم و مثل این‌که ماها طول می‌کشد! رفتیم که میان‌بر بزیم! میان‌بر بزیم و بریم از درب امام دیگر داخل برویم! درب امام صادق علیه‌السلام خیلی طول می‌کشد، اینجا حساب و کتاب زیاد است! اوضاع ما هم خیلی خراب است. آن‌جا هفتاد هزار گناه را از یک آدم می‌بخشند از یک عالم یک گناه را هم نمی‌بخشند!

- گفت: رفتیم آن‌جا تا آمدیم داخل برویم

- گفتند: بایست کجا می‌روی؟ تو برای این‌جا نیستی باید آن‌طرف بروی!

- گفتیم: بابا آن‌جا صف است.

- گفتند: خب ما هم می‌بینیم صف است بفرما برو.

- گفتیم: حالا تبصره‌ای، استثنایی، هیچ ندارد؟

- گفتند: ابدأ هیچ.

- به رضوان بهشت گفتیم سلام علیکم... دلش به حال ما سوخت.

- گفت: یک راه می‌توانم به تو پیشنهاد کنم که بتوانی این وسط زیرآبی بروی آن را هم به کسی

نگو ولی خلاصه به تو می‌گویم، و آن این‌که یک روضه بخوانی، اگر یک روضه خواندی آن وقت تو را هم جزو صف امام حسین علیه‌السلام به حساب می‌آوریم و رد می‌کنیم.

گفت من نشستم آن‌جا برای همان رضوان بهشت آن‌جا یک روضه خواندم.

- گفتند: خب حالا قبول شد، بلند شو برو، ما هم داخل رفتیم.

- گفت: حالا می‌خواهم روضه بخوانم که يك وقتی در این دنیا روضه را خوانده باشیم. آنجا این‌طوری نمی‌شود، خلاصه روضه را خواند و بعد گفت چایی درست کنید، چایی را آوردند و چایی خوردیم، چایی را که خورد دیگر صفا کرد! و به رحمت خدا رفت!

گفتیم ما یک روضه‌های چپ اندر قیچی خوانده‌ایم! از این نظر آن‌جا اگر - البته اگر جهنم نبردند - در صف امام صادق علیه‌السلام بودیم، می‌رویم و می‌گوییم: ما که روضه خواندیم و دیدید! گر چه روضه‌هایمان به جای مبکی، خنده‌دار بود! ولی در عین حال بالاخره روضه را که خواندیم. مرحوم آقا می‌فرمودند که منبری که روضه ندارد مثل غذای بی‌نمک است، غذایی که نمک ندارد، و اصلاً حقیقت روحانیت صحبت و سخنان انگار بدون این روضه و توسل به جان نمی‌نشیند، و زود رد می‌شود و می‌گذرد! خیلی توجه داشتند.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

دیروز عرض شد که در قضیه تعارض بین نهی و اباحه و تجویز در عبادات، صحبت به این‌جا رسید که مرتبه سوّم در این انشاء تکلیف، عبارت است از نفس فاعل در مقام فاعلیت. در بعضی از اوقات ما مشاهده می‌کنیم که برای مولا، خود جنبه فعل زیاد مورد نظر او نیست یعنی مصلحت فعلی را در انشاء امر یا مفسده فعلی را در نهی از یک فعلی مد نظر ندارد، بلکه صرفاً به جنبه فاعلی، چه در نقطه مصلحت و چه در جهت و نقطه مفسده، مولا نظر دارد، مثلاً در آن مواردی که قصد مولا این است که یک تجربه‌ای این فرد بکند، یا این که او را به یک عملی وادار کند، او را مکلف به یک کفّ نفسی بکند، حالا آن کف نفس هیچ مدّ نظر او نیست، همین‌قدر این جنبه استنکاف در نفس او تحقق پیدا بکند برای مولا کافی است. یا این‌که او را امر به یک مسئله‌ای می‌کند که نفس آن امر مورد نظر او نیست، شاید یک امر خیلی لغوی هم باشد ولی این به جهتی برای مصلحت فاعلی، نه به مصلحت فعلی، مولا می‌خواهد آن جنبه فاعلی در این مسئله تحقق پیدا بکند، نسبت به یک مطلبی امر بکند.

مثلاً دیده شده بعضی از افراد که می‌خواهند فرزندشان کاسب باشد، این‌ها را پشت دخل می‌گذارند، یا آن‌ها را مجبور می‌کنند که چیزی را بفروشند، حالا به ضرر کردن و نکردن کاری ندارند، آمد و ضرر هم کرد، خب مقصد از تجارت و کسب برای تاجر تحصیل منفعت است ضرر که نیست، کدام کاسبی و تاجری از یک معامله مقصودش ضرر است؟ اما این کاری ندارد به این که در این معامله ضرر انجام می‌شود یا نفع انجام می‌شود، می‌خواهد فرزندش نسبت به این مسئله تدرّب و تجربه و خبرویّت پیدا بکند، ضرر هم بکند می‌گوید برای من مهم نیست، هر چقدر هم ضرر بکند، یاد بگیرد که چطور با مردم طرف شود، یاد بگیرد چطور این راه کسب است، یاد بگیرد که چطور می‌خواهد فرض بکنید که کاسب بشود آن مهم است. و آن که پیدا شد و حاصل شد می‌گوید حالا بیا پشت دخل بنشین و دفتر و مکتب و تجارتخانه و مغازه‌اش را به او می‌سپرد و هر چیزی که دارد به او می‌سپرد، این جنبه فاعلی در این مسئله و قضیه مورد نظر مولا است.

لذا هیچ ثوابی هم بر این مسئله مترتب نیست، منظور از ثواب یعنی هیچ ارزش عرفی بر این قضیه مترتب نیست، یعنی عرف در این صورت دیگر به دنبال این نیست که بگردد حالا فرض کنیم که تو در این‌جا ضرر کردی، مثلاً در این یک روز که جنس در کنار خیابان فروختی، یا سر بازار این چیز را گفתי یا منفعت کردی، عرف هم می‌داند این به خاطر اختیاب و تجربه است، این نکته مهم و دقیقی است که امروز می‌خواهم خدمتان عرض کنم.

همین‌طور در مورد کف نفس است، در یک قضیه‌ای فرض کنید می‌بیند که بچاهش اراده‌اش کم است، شروع می‌کند از یک قضیه کوچک می‌گوید دست به آن نزن، می‌خواهی به همه چیز دست بزنی، ولی به آن دست نزن - و این‌ها مسائلی است که در باب تربیت خیلی این مطالب مورد توجه قرار

می‌گیرد - می‌گوید به آن دست نزن و از این نظر، اگر تا حالا دست نمی‌زد حالا مدام از لجبازی می‌گوید بروم دست بزَنم، این نفس این‌طوری است دیگر! و او می‌خواهد دست بزند اما نهی مولا، پدر یا مادر آن نهی‌اش جلوگیری می‌کند، این جنبه کف نفس نسبت به یک اقدام و امر در او تحقق پیدا می‌کند، اقتدار پیدا می‌کند، پله بالاتر و قدم بالاتر، نسبت به یک مسئله دیگر پله بالاتر، یک دفعه بعد از مدتی، مثلاً یک سال شما می‌بینید نسبت به مسائلی که ابدأ در یک سال گذشته نمی‌توانست کف نفس کند در اقتحام در آن قضیه، الان به راحتی می‌گذرد و هیچ چیزی نیست، این یک جنبه تربیتی دارد، این به فاعلیت آن مکلف تعلق پیدا می‌کند، مولا به خود فعل نظر ندارد که این خود فعل در این‌جا مورد نظر هست یا نه.

این مطلب به جنبه فاعلیت است، روی این حساب در باب نهی از یک فعل، از یک عمل، نهی از یک عمل عبادی، که مولا نهی از یک عمل می‌کند اگر لَوْحَلِّي وَطَبْعَه، امر بعدی یا جواز اسمش را بگذاریم، جواز بعدی پس از این نیاید، خب آن امر دلالت بر فساد می‌کند و دلالت بر مبعوضیت می‌کند و هیچ شکی در آن نیست و نهی در عبادت هم موجب بطلان است، چون در آن‌جا قصد تقرب متمشی نیست و نهی مورد رضای شارع نیست، مثل این‌که شما فرض کنید که با قصد تقرب و با وضو و هزار تا اخلاص و این‌ها خیال می‌کنید الان زوال است، نماز ظهر را می‌خوانید، وقتی نماز ظهر را می‌خوانید بعدش تازه می‌فهمید که پنج دقیقه به زوال مانده، در این‌جا طهارت حاصل است، وضو گرفتید و الان هم طاهر هستید، تقرب هم حاصل است، قصد قربت کردید، قصد وجه و تمام مطالب و استقبال و همه... اما همین‌قدر که این مامور به در ظرفی قرار گرفته که آن ظرف مورد رضای مولا نیست، آن ظرف، ظرف مامور به نیست، این در این‌جا موجب بطلان است، دوباره باید نماز خوانده شود گرچه در آن تقرب و این مسائل لحاظ شده.

پس بنابراین در عبادت ما ملاحظه می‌کنیم که آن جنبه عبادی که در آن رضایت مولا و در او آن ماموریت مولا داعی بر فعل در آن‌جا نبوده، گرچه در او تقرب است، ولی در عین حال آن عمل، عمل مرضی از نظر اجزاء - توجه بفرمایید - از نظر اجزاء مورد نظر مولا نیست، ولی بیننا و بین الله، آیا بر این عملی که این عبد در مقام تقرب اقدام بر این کرده است ولو در غیر ظرف وجود که قبل از زوال باشد، آیا ثوابی به او تعلق نمی‌گیرد؟ خب ثواب را شما چه می‌دانید؟ ثوابی که الان مترتب است، یک وقتی شما این ثواب فعلی و متعارف در السنه را نگاه می‌کنید، این‌ها خیال می‌کنند که این ملائکه دو تا دفتر دارند و ثواب یعنی این‌جا می‌نویسند این آقا چهار رکعت نماز ظهر قبل از زوال خوانده، اگر همین صلاة در بعد از زوال باشد یک نمره 20 به او بدهند، الان یک نمره 5 به او می‌دهند، می‌گویند حالا یک نمره چهارم به او بدهید که این زحمتی که کشیده این زحمت بی‌اجر نماند! اما این ثواب، ثوابی است که متعارف است! یعنی غیر از این ثواب، غیر از این مسئله، چیز دیگری اصلاً در ذهن عرف متعارف فقهی ما، تبادر نمی‌کند.

اما آن ثوابی که مترتب بر عمل صالح است و مترتب بر رضای الهی است، عبارت است از نفسُ التَّقَرُّبِ الی الله که آن تقرب و تجرد را انسان در وجود خود احساس می‌کند، به این ثواب می‌گویند، کسی که این عمل را انجام بدهد، این قدر ثواب دارد، کسی که آن عمل را انجام دهد، آن قدر ثواب دارد، کسی که فرض بکنید که شب قبل از خواب این را بخواند، این قدر ثواب دارد، تمام این‌ها چیست؟ این نیست که ملک سمت چپ و راست، دفترچه‌ای نوشته باشد که این آقا مسبحات را خوانده، این آقا اذکار قبل از خواب را خوانده، این آقا طهارت قبل از نوم را حاصل کرده، این آقا این قدر امروز صبح قرآن خوانده، این قدر برایش ثواب بنویسید! نوشتنی در کار نیست! صفحه‌ای در کار نیست، پرونده‌ای در کار نیست! پرونده عبارت است از نفس و قلب خود مکلف است که آن نفس و قلب مکلف در تحت اراده و تصرف ملکین است که آن دو ملک، آن قلب را در تصرف خود دارند و آن عمل را از نقطه نظر جنبه تجردی و از نقطه نظر جنبه تقریبی، در آن قلب قرار می‌دهند و آن کدورت را از نظر ابتعاد و از

نظر می‌غوضیت و مغضوبیت و تنفر و نفور و این‌ها، آن عمل را هم در نفس انسان قرار می‌دهند. بنابراین شما به هر میزانی که عمل خلاف انجام بدهید آن حالتی را که در نفس خودتان به عنوان حالت کدورت احساس می‌کنید عبارت است از آن نمره‌ای است که آن ملائکه به شما دادند و اگر عمل صحیح انجام بدهید آن حالت نورانیت و ابتهاج همان ثواب است. در یک مجلس ذکر فرض کنید شرکت می‌کنید، یک مجلس سید الشهداء علیه‌السلام شرکت می‌کنید و یک مجلس مصیبت شرکت می‌کنید، وقتی که بیرون می‌آیید می‌بینید که انبساط پیدا کردید، یک حالی پیدا کردید، این حال قبل از رفتن نبوده، این نمره‌ای است که آن ملک سمت راست در دفترچه‌اش نوشته، آن دفترچه عبارت از چیست؟ قلب شماست، وگرنه او دفترچه و پرونده ندارد، از این کاغذها و دفترچه‌هایی که باز می‌کنند و این‌ها که ندارند، همان قلبی که آن مگلف آن قلب را دارد، آن قلب عبارت است از پرونده **إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا** (الإسراء، 14) یعنی همین **إِقْرَأْ كِتَابَكَ** یعنی اقرأ کتاب نفسک و اقرأ کتاب قلبک و اقرأ کتاب ضمیرک و وجدانک و عقلک، این را بخوان که آن خواندن دیگر نیاز نیست که آی ملائکه‌ای که در این دنیا بودید بیایید این پرونده را به من بدهید باز کنم در صفحه اول و در صفحه دوم، **إِقْرَأْ كِتَابَكَ** نگاه به خودت بکن، این معنای **إِقْرَأْ كِتَابَكَ** است.

ما نمی‌گوییم آقا یک نگاهی به خودت بکن ببین یادت می‌آید یا نه، شما نگاه می‌کنید می‌گویید آهان آهان یک چیزی یادم آمد! یک چیزی یادم آمد! الان شما چه خواندی؟ هیچ چیز! خودت را خواندی، خودت را مطالعه کردی! چیزی که الان برای تو مخفی بود!

امیرالمومنین علیه‌السلام در جنگ جمل به زبیر چه فرمود: برای چه آمدی این‌جا و این خلق الله را راه انداختی و آمدی؟ چرا تو و طلحه و آن زن آمدید این‌جا؟ گفت یا علی بیا همینی که هست و فلان، حضرت فرمودند بیا کارت دارم، با طلحه و این‌ها کار ندارم، ولی با تو کار دارم، ما با هم که رفیق بودیم، یادت می‌آید یک روز در اطراف مدینه، در مزرعه نشسته بودیم کنار یک جوی آب با هم صحبت می‌کردیم و می‌گفتیم و می‌خندیدیم و شوخی می‌کردیم، یک دفعه پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند، به احترام پیغمبر بلند شدیم، حضرت فرمودند می‌گویید و می‌خندید با هم، اما روزی خواهد آمد ای زبیر که تو بر علیه این شیخ، و در مقابل او قرار می‌گیری و در آن روز تو ظالم و او مظلوم خواهد بود! زبیر نشست، بیچاره و بدبخت شاید یادش هم رفته بود، ما نمی‌گوییم که تعمدی بوده شاید یادش رفته بود، زبیر گفت یا علی عجب! من یادم رفته بود! یادت رفته بود؟! خب الان بیا و تسلیم شو. **إِقْرَأْ كِتَابَكَ**، کتابت را بخوان، الان همانی که در روز محشر باید اتفاق بیفتد، امیرالمومنین این را جلوی او آورد، در این دنیا و الان بخوان، **إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا** (الإسراء، 14) خودت الان دیگر باید حساب بررسی، چه کار می‌کنی؟

پیغمبر این را گفت یا نگفت؟ بله گفت! گفت تو ظالمی یا نه؟ این را هم گفت، گفت من مظلوم یا نه؟ این را هم گفت، **إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا** (الإسراء، 14) دیگر خودت باید حساب بررسی، منتهی او آمد حساب بدی رسید، نصفش را رسید و نصفش را نرسید، این نصفی که رسید این‌که کناره گرفت، و نصفی که نرسید این‌که کناره رفت! کناره گرفتی باید بیایی اعتراف کنی! جلوی مردم آی ایها الناس من غلط کردم، من اشتباه کردم، حق با علی است، این بری از دم عثمان است و تمام نامه‌ها و تبلیغات و اعلانات که برای شما فرستادم همه این‌ها غلط است و حق با علی است. هر کسی می‌خواهد بیاید و هر کسی نمی‌خواهد ما رفتیم، و شاید هم کشته می‌شد، اگر هم کشته می‌شد صاف به بهشت می‌رفت.

حر هم مگر همین کار را نکرد؟! این کاری که زبیر کرد همین کار را حر کرد، هیچ تفاوتی

¹ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب شریف روح مجرد، ص 269 و معادشناسی، ج 7، ص 84 تا 86

² الاحتجاج، ج 1، ص 162 و امام شناسی، ج 9، ص 63

نکرد، تازه برای حر یک کمی بدتر هم بود، حالا آن امیر المومنین علیه السلام به جنگشان آمد، او که آمد جلو راه امام حسین را گرفت. شما می بینید اقراراً کتابک را، در روز عاشورا همین حر می آید کتاب نفس را می خواند، کتاب خودش را می خواند، کتاب ضمیر را می خواند برای چه این جا ایستادی؟ چرا این جا ایستادی؟ مگر این حسین چه گناهی کرده است که الان می خواهید شمشیر بکشید؟ چه گناهی کرده که سی هزار نفر را آوردید؟ مگر خودتان نامه ندادید! یک یک شروع می کند کتاب را می خواند! مگر خودتان نامه ندادید، مگر دعوت نکردید، مگر معاویه با حسن بر این اساس قرار نگذاشت که پس از او کسی نباشد، مگر معاویه همان پیمان را نشکست، مگر این، مگر این و مگر و مگر...

همین طوری یک یک جلو می آورد، می بیند راه بسته است اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (الإسراء، 14)، خودت حالا باید بیایی و حساب برسی، مگرها را آوردی و آوردی، این طور نبود و نبود تا رسیدی به این جا وقتی که می رسی، دیگر می بینی راه از پس و پیش بسته است، می گویی: یا علی! یک همت جانانه و یک اراده جوانانه این جا می خواهد، این جاست که همه پایشان می لغزد! می آورند و می آورند جلو این جا که می رسد حالا جواب مردم را چه بدهیم؟! یک عمری به مردم این طوری گفتیم حالا خراب کردیم! حالا این طوری به مردم گفتیم، حالا آن طوری گفتیم! التفات که می فرمایید، این طوری گفتیم و آن طوری گفتیم، این حالا نفس شروع می کند به جفتک انداختن! مَلَقَ زدن! نه این طور است و نه آن طور است و ...! نفس خودت را هم می توانی گول بزنی آفاجان! قلب خودت را هم می توانی گول بزنی؟ گیرم به این که بیایم و برای مردم یک طوری سر هم و سنبل و فلان و یک دسته نیندازیم خودمان را، زبیر این جا گفت اگر بخوایم ابروریزی است، نصف قضیه را گذاشت و در رفت! باز هم بالاخره نمی گویم خدا پدرش را بیمارزد بالاخره حداقل با آن طلحه که تا آخر کار ایستاد او فرق می کرد، لذا حضرت فرمودند که و قاتل ابن صفة فی النار!، البته قاتل طلحه نه آن هم در نار است البته، که قاتل طلحه هم مروان بود و او فی النار بود، مثل این که این ها هر دو با هم فرق می کردند، حضرت فرمودند وقتی شمشیر زبیر را آورد چقدر این شمشیر غم و اندوه را - خیلی عجیب است، خدا عاقبت آدم را به خیر کند - از چهره رسول الله این شمشیر می زدود!

من در یک سفری که به ترکیه داشتیم در استانبول بودیم، از یک موزه استانبول دیدن کرده بودیم، یک شمشیری در آنجا بود، در موزه خیلی چیزها بود، موی پیغمبر بود! جبّه حضرت زهرا، لباس سید الشهداء در روز عاشورا! یک چیزهایی در آنجا بود! عمامه حضرت یوسف! یا مثلاً فرض بکنید عصای حضرت موسی، با خودم گفتم این عصا به او نمی آید ازدها بشود! یک عصای این جوری! چون می گویند که عصای حضرت موسی پیش امام زمان است، به این که من نگاه می کردم بهش نمی آمد که این عصا ازدها شود!! آن عصا تنه درخت بود! این یک چوب نازک این قدری، کج و کله، نمی آمد که تبدیل به یک مار شود، حتی یک مار نازک چه رسد به ازدها!!! خلاصه عصای موسی بود.

از جمله شمشیر خیلی بزرگی بود، اگر این بود معلوم بود که زبیر خیلی پهلوان بود، یک شمشیر بزرگ و صاف و البته خب آثار قدمت را داشت، خیلی قدیمی و زنگ زده، نوشته بود شمشیر زبیر. خیلی برایم جالب بود، گفتم عجب! در فکر رفتم! کنار نشسته بودم و فکر می کردم، این شمشیر من را به فکر انداخت، حالا به صحت و سقمش کاری نداریم به اصل قضیه که چطور یک شمشیری که یک روز غم و اندوه را از چهره رسول الله می زدود، این شمشیر در مقابل حق می ایستد! در مقابل علی، علی همان پیغمبر است رسول الله ثانی است، در قبال همان رسول الله یک روزی می ایستد! عجیب است! در قبال همان رسول الله این شمشیر می آید و جنگ می کند، به خدا باید پناه ببریم، واقعاً هر لحظه ما در امتحان و در آزمون هستیم.

شما نگاه می کنید می بینید همین، ولی حر نه! حر آمد و تا آخر خط را رفت، آمد داد زد ای مردم

ما غلط کردیم، ما فلان کردیم، حق با حسین است، تمام این کارها را کردیم بی خود است و من هم رفتم و ملحق شدم و خلاصه خودتان می‌دانید و رفت و شد در همان خیمه و...

...كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (الإسراء، 14) خودت باید دیگر این حساب را برسی، این چه می‌شود؟ این ثواب می‌شود! ثواب یعنی این! کدورت و گناه یعنی آن! گناه نوشتنی نیست، گناه تکوینی است و گناه ثبت شدنی است، لذا این‌جا مسائل دیگری پیش می‌آید، و در این زمینه خیلی مسائل هست، فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ (الفرقان، 70) و این‌ها از همین جاها ریشه‌هایش پی می‌گیرد و پیدا می‌شود. این ثواب عبارت از چیست؟! این حالت.

حالا سؤال این است! نمازی که قبل از زوال این نماز تحقق پیدا کند، فقط فرقی با نماز بعد از زوال، فقط زوال است، هیچ فرقی ندارد، طهارت که همان دارد، استقبال همان دارد، تقرب را دارد، قصد وجه را دارد، صلاة صحیحاً و تماماً بربع الركعات همه را دارد، اوله التکبیر و آخره التسلیم را دارد، تسبیحات حضرت زهرا را و بعدش را هم دارد، الله اکبر، مرگ بر فلان هم ندارد!! و خلاصه این‌ها همه چیز درست است.

بعد از نماز آنچه که به ما گفته‌اند این است که تسبیحات حضرت زهرا را بگویید، مرگ بر این و مرگ بر آن که پیغمبر نگفته! مرگ به این بگویید و مرگ به آن بگویید، این‌ها را هم ندارد، صحبت این است بیننا و بین الله، اگر از خدا بپرسیم تو عادل هستی یا نیستی! تو در این‌جا رحیم هستی یا نیستی؟! تو رحمان هستی یا نیستی؟! اگر از خدا این سوال را بکنیم پاسخ ما را چه خواهد داد که بین این نمازی که در قبل از زوال است و صلاتی که بعد از زوال است، از نقطه نظر تأدیه منظور و مقصود مولا چه فرقی است؟ فقط فرقی زوال است. هیچ فرقی ندارد.

خب این نماز ثواب ندارد یا ثوابش باید کمتر باشد؟! هر دو یکی است، هر دو ثواب یکی است، منتهی به خاطر یک مصلحتی آن صلاة بعد از زوال مجزی است باید بعدش دوباره انجام بدهی، چون یک مصلحت دیگری در این‌جاست، اما از نقطه نظر تقرب و از نقطه نظر اتیان و از نقطه نظر اجرای تکلیف، هر دو یکسان است، این را داشته باشید، تا این‌که بعد این قضیه به درمان می‌خورد.

حالا نسبت به این مطلب وقتی که ما بخواهیم نگاه کنیم، نسبت به این‌جا می‌بینیم وقتی که مولا ببیند که این بندهش جنبه فاعلی در این‌جا مورد نظرش هست، یعنی انسان ببیند در این‌جا جنبه فاعلی است نه جنبه فعلی. یعنی وقتی که مولا به بنده نگاه می‌کند می‌بیند این بنده دلش می‌خواهد، علاوه بر این‌که این فعل را انجام داده، این فعل به او چسبیده، این فعل به او خوش آمده! دوست دارد این فعل را انجام بدهد، دلش می‌خواهد دوباره یک لبیکی بگوید، دلش می‌خواهد دوباره یک طوافی بکند، دلش می‌خواهد دوباره خودش را در آن حال و هوای احرام ببیند، این‌جا از بار رَأْفَةً عَلَي الْعِبَاد، مولا می‌آید ترخیص به او می‌دهد که تو می‌توانی دوباره این عمل را انجام بدهی. اما خود این عمل فی حد نفسه، خودش مورد رضایت من نیست، چون تو می‌خواهی، چون تو در این‌جا دلت می‌خواهد، من در این‌جا این ارفاق را به تو می‌کنم، لو خُلِّيَ وَطَبَعَهُ اگر به نفس این عمل نگاه بکنید مولا می‌گوید نه، هر ماه فقط یک عمره مفرده نه بیشتر. صلاة در خارج حمام، در خارج از حمام به اصطلاح که خب نماز بخوانید اشکالی ندارد.

تلمیذ: کسی که تکرار می‌کند عمره را، بخاطر آن آثار تقریبی است که در نفسش ایجاد شده، چطور می‌شود فعلی که تکرارش کدورت می‌آورد، انجام شود؟

استاد: من برای همین صلاة قبل از زوال را گفتیم دیگر، که این‌جا این مسئله را حلش کنیم، حالا می‌رسیم برای همین این را مطرح کردم.

پس بنا بر این وقتی که این شخص می‌رود و این عمره را انجام می‌دهد، می‌گوید عجب کیفی کرد! احرام بست، واقعاً کیف هم دارد کیف ندارد؟ احرام ببندد و لبیک بگوید و طواف بکند و سعی انجام بدهد و بعد هم چه و چه، و بعد از این در بیاید فقط وقتی که نماز طواف را می‌خواند و تمام می‌شود

یک حالی احساس می‌کند، اصلاً در وجود خودش یک جنبه‌ای احساس می‌کند، می‌گوید دوباره انجام بدهم.

خب بزرگان در این دستوراتی که به بعضی می‌دادند اذکار و این‌ها، عدد لحاظ می‌کردند، مثلاً یونسیه چهارصد تا، لا اله الا الله هزار تا و... امثال ذلك. بعضی از این‌ها بودند می‌گفتند ما دیدیم حال خوشی به ما دست می‌دهد، به جای چهارصد تا، هزار تا می‌گفتیم!

- می‌گفتم: راست می‌گویی؟!، عجب حوصله‌ای! گفتم: خب حال بقیه‌ات چه بود؟

- می‌گفت: خیلی عالی بود و خوش بود.

گفتم: خب شما خوب است که این حال خوشی که برایت پیدا می‌شود الان که بزرگان در دم

دستت هستند بپرس!

- گفتم: نه دیگر پرسیدن ندارد، وقتی که آدم ببیند حالش خوب است، خب ادامه می‌دهد،

- می‌گفتم: خب شاید ضرر داشته باشد، بابا آب باید یک مقداری خورد، بیشتر از این بخوری

کلیه‌ات از کار می‌افتد، ما این‌قدر مسمومیت که داریم. اصلاً مسمومیت آبی است، آب مسمومیت می‌آورد. آدم باید به اندازه بخورد، هم رفع عطشش می‌کند و هم این‌که سموم را دفع می‌کند و نمی‌داند مایع بین سلول‌ها را تامین می‌کند. ولی اگر بخوای زیاد بخوری احتمال این‌که کلیه از کار بیفتد هست! این ذکر هم همین است، خدا یک مقداری این نفس ریه انسان را قابلیت برای هوا قرار داده، یک تنفس می‌کنی، نفس عمیق هم بخوای بکشی هر چقدر هم بخوای باز کنی، همین است دیگر در همین حد است و شکمت که دیگر باد نمی‌کند! در همین حد است این استخوان‌ها، ریه‌ات در این‌جا باد می‌کند، حالا اگر یک پمپ در دم دماغت بزنی و این کلید را در برق بزنی داخل برق، تیوپ هم باشد بالاخره می‌ترکد!!! حساب دارد! اکسیژن برای بدن حیاتی است ولی نه این‌قدر که بترکی! یک اندازه خاص خودش را دارد، آن اندازه اگر باشد، صد سال هم عمر می‌کنی با همان، اگر نباشد تو را از بین می‌برد، این تبدیل به یک آلت قتاله می‌شود و آلت قتاله این بدبخت هم شد! به او گفتم نکن! خب این مربوط به این است!¹

بعضی از اعمال را داریم شارع می‌گوید خیلی هم خوش خوشانت بشود همان هم که گفتم بیشتر نباید انجام بدهی، نماز صبح چند رکعت است؟ دو رکعت است، خوش خوشانت باشد یک دفعه بگویی آقا من می‌خواهم شش رکعت بخوانم! باطل است! خب گفتم دو رکعت بخوان، بیشتر هم نخوان، فضولی هم موقوف، ما حد را تعیین می‌کنیم، دو رکعت برای صبح، سه رکعت برای غروب، چهار رکعت هم برای آن سه تایی دیگر. جایش را بخوای عوض بکنی این نمی‌شود، خیال نکن حالا حال خوشی دست داده، مثل آن فردی عرق خورده بود، خلفا، که عجب خلفایی ما داشتیم به به! اتفاقاً این جزو آنهایی بود که به اصطلاح دوازده تایی بود که اهل تسنن می‌آورند که اسلام به وجود آن‌ها عزت پیدا کرد!² که یکی از آن‌ها ولید بن یزید بود، اقلماً می‌رفتی کسان دیگری را جزو این‌ها می‌آوردی، این قدر عرق می‌خورد که اصلاً بدبخت نمی‌دانست چه کار کند! خودش را در حوض عرق می‌انداخت، شراب و فلان و از این چیزها! ایشان یک وقتی می‌زده بود و می‌و باده و ساده، خیلی حال خوشی به او دست داده بود و گفت برویم یک نمازی بخوانیم و به جای دو رکعت، شش رکعت! می‌گفت حال خوشی فعلاً داریم! بخوای هشت رکعت هم برایت می‌خوانیم!! این امتهای پیغمبر، از این‌ها هم گیرشان می‌آید! از این خلفای این‌طوری هم خلاصه گیرشان می‌آید!! توجه می‌فرمایید؟! خب باطل است!

ولی صحبت در این است که نفس عمل به نحوی است که مولا در عین حال که در نزد او مرجوح هست ولی این امتیاز را و این ترخیص را به مکلف می‌دهد که در صورت تمایل او بیاید آن را هم انجام

¹ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب لب اللباب، ص 138

² امام شناسی، ج 9، ص 230

بدهد، این تخفیف را به او می‌دهد، لذا در ابتدای مسئله می‌گوید لا تفعل، بعد نگاه می‌کند ببیند که عکس العملش چیست، یک وقتی می‌بیند که لا تفعل خب بسیار خب یابن رسول الله، یک دفعه هم می‌بیند که ای داد بیداد، یعنی لا تفعل!! یعنی اصلاً نمی‌شود؟ نمی‌شود یک دفعه دیگر هم برویم و فرض بکنید عمره انجام بدهیم؟! امام یک کمی صبر می‌کند، می‌گوید خب لا تفعل دیگر، حالا نمی‌شود که آخر یا بن رسول الله خیلی زور دارد آدم از این بلاد دور ...

حالا ما این‌جا یک ساعت و دو ساعت سوار هواپیمای دو طبقه بوئینگ امریکایی می‌شویم و با هزار لعن و نفرین سه ساعته ما را می‌رساند، با هزار تا لعن و نفرین خلاصه ما به آنجا در عرض سه ساعت می‌رسیم، اما آن‌هایی که در سابق شش ماه راه می‌آمدند، با خر و کجاوه و شتر این‌ها می‌آمدند، آن‌هایی که در سابق می‌آمدند سه ماه طول می‌کشید، در برف و باران و کوه و کمر، دزد قافله و فلان، آخر بیاید بگوید یا بن رسول الله ما این همه راه آمدیم یک عمره انجام بدهیم و برگردیم؟ ای بابا! آخر نمی‌شود، حضرت می‌فرماید حالا که خیلی اصرار دارد در این‌جا خدا می‌گوید یکی دیگر هم می‌خواهد انجام بدهد، اشکالی ندارد، از ده روز کمتر نباشد می‌خواهد انجام دهد.

این چه می‌شود؟ این حسن، حسن فاعلی می‌شود، در مقام حسن فاعلی دیگر آن مسئله تقرب در آن‌جا به جای خودش محفوظ است، یعنی شخص وقتی که براساس حسن فاعلی عمل انجام بدهد، درست می‌شود مثل شخصی که قبل از زوال اشتباهاً این را انجام داده، ما اگر باشیم چه باید بکنیم؟

وقتی که مجتهد نگاه بکند و ملاک را به دست بیاورد و خطابات را در کنار هم قرار بدهد و ببیند امام علیه‌السلام، امام رضا علیه‌السلام فرمود که در ماه بیش از یک عمره انجام نده، آیا امام رضا علیه‌السلام که می‌گوید بیش از یک عمره انجام نده می‌تواند بگوید اگر بر این اساس یک ثوابی مترتب است، اگر توانستی می‌توانی تا قبل از ده روز هم باز انجام بدهی، این را می‌تواند بگوید یا نمی‌تواند بگوید؟ می‌تواند بگوید چرا نفرمود؟ چرا نگفت؟ (ما این قدر بی‌حیا هستیم که به امام می‌گوییم نگفت!) چرا نفرمود که بیش از یک عمره انجام ندهیم؟! حضرت می‌توانست این‌طور بفرماید، همان‌طوری که فرمود در یک ماه می‌توانی یک عمره انجام بدهی، حضرت می‌تواند بفرماید دو عمره می‌توانی انجام بدهی، چرا؟ ثواب ببرد، او هم یک شخص شیعه و مطیع و دنبال ثواب و تقرب هم هست، پس امام در این‌جا نعوذ بالله بخل کرده؟ که آمده آن ثوابی را که باید مترتب بر من بشود و من هم خودم مشتاقم، خود مکلف و مامور خود او متمایل به اتیان است اتفاقاً، یعنی چیزی نیست که بر خودش بخواهد تحمیل کند، سوال می‌کند که آیا باز هم می‌توانم انجام بدهم یا نه، یعنی از این طرف چونه می‌زند، خب چرا امام نفرماید و این مطلب را مطرح نکند؟! امام در این‌جا مقصر نیست؟! مقصر است!

اگر بر خود فعل ثوابی مترتب باشد و امام علیه‌السلام در مقام بیان شرع و تشریح که استحباب عمره مفرده در شرع را بیان می‌کند، اگر امام نیاید و نگوید که اگر می‌توانی هم قبل از ده روز، اگر می‌توانی بمانی و قدرت داری و نمی‌خواهی زودتر برگردی به اوطانت، می‌توانی قبل از ده روز هم باز یک عمره دیگر انجام بدهی، باید امام این مطلب را بفرماید، وظیفه امام است، پس بنابراین قطعاً در یک همچنین موردی نظر امام بر عدم اتیان عمره است لو حُلِّي وَطَبَّعَه.

مجتهد وقتی که نگاه به این مسئله می‌کند این‌جا دو حکم برایش پیدا می‌شود، حکم اول این است که می‌داند نظر امام بر اتیان مکرر عمره نیست، یعنی نظر خدا نیست، عمره مکرر مشروع نشده است، تشریح نشده است این یک مسئله. بنابراین وظیفه او چیست؟ وظیفه او این است که فقط به عمره مفرده در یک مرتبه در ماه اکتفا کند، و بعد دیگر دور عمره را تا شهر آتی قلم بگیرد. همین را به افراد هم بگوید.

ایها الناس اگر شما تقلید از من می‌کنید، عمره مکرر نباید انجام بدهید تمام شد، اگر آمدند آن‌ها و گفتند آقا نمی‌شود ما یک عمره دیگر انجام بدهیم؟ آیا نمی‌شود ما فرض بکنید کاری بکنیم؟ همان کاری که امام علیه‌السلام کرده ما باید بکنیم، باید بگوییم که کمتر از ده روز دیگر نباید باشد بیشتر

می‌تواند باشد، در چه صورت؟ در صورتی که بخواهد سؤال کند، البته حالا می‌گوییم حالا روایاتش را می‌خوانیم که به چه کیفیتی است، ما فعلاً در مقام چه هستیم؟ تصویر مسئله هستیم که مسئله به این صورت مطرح است، در بسیاری از روایات به این کیفیت مطرح است، یا صلاة فی الحمام و امثال ذلك...

مجتهد در وهله اول حق ندارد به مردم بگوید که آی مردم در ماه کمتر از یک عمره تا ده روز انجام ندهید بیش از ده روز عیبی ندارد! حق ندارد این را بگوید، همان طوری باید بگوید که امام در قبال سؤال مخاطب، پاسخ می‌دهند و می‌فرمایند که باید یک عمره انجام بدهی لا تفعل، خب امام این طوری گفته و این طوری فرموده، امام آن طوری فرموده، امام اول فرمود لا تفعل، من هم باید به مردم بگویم لا تفعل تمام شد و هیچ چیز نیست، بعد اگر آمدند عین او چون زده، من که کاسه‌تر داغ‌تر از آتش نیستم، امام بگوید و من نگویم! امام اگر می‌فرماید لا تفعل من هم اول باید بگویم لا تفعل، خودم که اصلاً نباید انجام بدهم چرا؟ چون امام انجام نمی‌دهد، لذا مجتهد نباید انجام بدهد اگر انجام بدهد معلوم است که این جایش کم دارد! آهان حالا فهمیدید! آن مجتهدی که بیاید و بگوید که امام اول گفته لا تفعل، بعد خودش انجام بدهد معلوم است که این جا (فکرش) یک قدری باید تغییر و تحولاتی ایجاد شود! چون خود امام دو عمره متکرره انجام نمی‌دهد، یا می‌دهد؟ امکان ندارد.

امام رضا که می‌فرماید به آن شخص لا تفعل، یعنی چه؟ یعنی من علی بن موسی الرضا اگر در مکه باشم یک سال هم بمانم، در یک ماه دو تا عمره انجام نمی‌دهم چه رسد به سه تا! معنایش این است دیگر. یک عمره انجام می‌دهم، بخوام می‌روم و طواف می‌کنم.

مرحوم آقا می‌فرمودند خب طواف کنید، مگر منظور تقرب نیست؟ خدا می‌گوید من این تقرب را در اینجا قرار دادم به تو چه مربوط است؟ عمره انجام نده! پس من علی بن موسی الرضا اگر یک ماه تمام حتی در مکه باشم، من بیش از یک عمره انجام نمی‌دهم، تو مجتهد هم اگر هستی نباید انجام بدهی اگر انجام بدهی کم داری! این نتایج را که حضرت فرموده ما عرض می‌کنیم، که اگر تو انجام بدهی کم داری دیگر! حضرت می‌گوید من انجام نمی‌دهم، تو می‌خواهی انجام بدهی برو انجام بده، من نمی‌دهم. نه این که من هم چون امامم، چون ممکن است امام برای خودش تکالیفی داشته باشد که ما نمی‌دانیم، ولی نه امام در این جا در مقام صورت ظاهر و یک تکلیف عام، در مقام تشریح می‌فرماید، لذا نمی‌گوید لا أفعل، می‌گوید لا تفعل، این که می‌گوید: انا لا أفعل استنباط می‌کنیم که شاید خود امام برای خودش یک حساب و کتابی و یک مسائل اولویتی در نظر دارد، ولی می‌گوید لا تفعل.

پس بنابراین مجتهد حق ندارد در مقام فتوی، در توضیح المسائل، در رساله عملیه، در مسئله‌ای که از او سؤال می‌کنند، شما فرض کنید که در مکه هستید از شما حاجی‌ها می‌پرسند که آقا می‌توانیم عمره انجام بدهیم باید بگویید که نخیر نمی‌توانید، بعد می‌گویند آقا کاروان گفته و فلان گفته...! باید بگویید نمی‌توانید، بعد می‌گویند که آقا فلان و این حرف‌ها، بعد باید بگویید که اگر می‌خواهید می‌توانید ولی بهتر است نکنید اما اگر کردید ده روز کمتر نباشد، عین همانی را که امام به مخاطب القا می‌کند، ما هم همان را باید بگوییم، از خودمان نباید کم و زیاد بکنیم، آن کسی که متولی دین است امام است، ما نیستیم، ما نوکریم، هر چی که مولا گفت بکن، بکن، نکن، نکن همین! اضافه بکنیم ما را دراز می‌کنند! صاف و رودر بایستی هم نداریم!!

باید حساب پس بدهیم، تو دلت برای دین مردم بیشتر می‌سوزد یا ما؟ جوابی نیست! اما برای افراد مسئله این طور می‌شود!

قضیه دیگر خیال می‌کنم حل شده اگر سؤالی هست رفقا سؤال کنند.
در تمام مواردی - مورد کلی است - که در وهله اول مجتهد می‌بیند نسبت به یک مطلبی خطاب

¹ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب حیات جاوید، ص 36 به بعد

نهی آمده، لا تفعل آمده، ولی در غیر از آن از سایر ادله استفاده جواز هم بر آن می‌کنند، باید بدانند از این قبیل است، یعنی خود اصل فعل در او حسن فعلی ندارد، مسئله به این برمی‌گردد و لذا ما دیگر در آنجا خیلی مسائل بر ایمان روشن می‌شود.

مثلاً فرض بکنید که من حتی دیدم و سراغ دارم از یک شخص موثقی هم خبر دارم، یک بنده خدایی می‌گفت که اتفاقاً خیلی هم مرد محترم و حتی درس خوانده و محترم و صالح و فلان، می‌گفت من در مکه که بودم خیلی دلم می‌خواست که بعد از حج انجام دادن، یک عمره برای پدر شما انجام بدهم و استخاره کردم با آیه قرآن، آیه بسیار خوب آمد.

يك دفعه اصلاً شما تعجب می‌کنید که چطور می‌شود!

استخاره که نه تَقَالَ، تَقَالَ زدم، رفتم و آن روز انجام دادم و بعد می‌گفت: دوباره فردا گفتم که بروم و برای استاد پدر شما انجام بدهم، تَقَالَ زدم همان آیه آمد!، خب آدم، آدم صادقی است، می‌گفت: تَقَالَ زدم برای ظاهراً مرحوم آقای انصاری انجام بدهم یا مرحوم قاضی انجام بدهم؟ خلاصه این چند روزی که آنجا بود هر روز به قرآن تَقَالَ می‌زد، مثل این که هر روز فقط چوب خط گذاشته بودند لای قرآن، خب دروغ که نمی‌گفت! راست می‌گفت بنده خدا، می‌رفت انجام می‌داد، این‌ها همه به خاطر حسن فاعلی است، اصل فعل حسن ندارد، چون دلش می‌خواهد خدا هم می‌گوید عیبی ندارد برو انجام بده و آن ثواب را هم به تو می‌دهیم و آن را هم انجام می‌دهیم، اما اگر ما باشیم انجام نمی‌دهیم، نه می‌لش در ما باید پیدا شود و نه اشتیاقش!

پس بنابراین این که شما در تقریرات و در کتب فقهی می‌خوانید در این گونه موارد مسئله به اقل ثواباً هست این چیست؟ باطل است. اقل ثواباً در این جا مطرح نیست بلکه مسئله اصلاً از ثواب فعلی به ثواب فاعلی برمی‌گردد، به حسن فاعلی برمی‌گردد، بحث اقل ثواباً در آنجایی است که استحباب، استحبابی باشد که به نفس فعل تعلق بگیرد منتهی خب مراتبش متفاوت است.

تَلْمِيز: طواف استحبابی حتماً باید هفت دور باشد؟

استاد: بله، باید هفت دور باشد.

تَلْمِيز: طهارت هم شرط آن است؟

استاد: بله، طهارت هم شرط آن است. هر شرطی که در صلاة است از ثوب و طهارت و این‌ها، در طواف است.

تَلْمِيز: پس نماز دیگر ندارد؟

استاد: چرا

تَلْمِيز: در عمره عرض نمی‌کنم. طواف را می‌گوییم.

جواب: هر طوافی با نماز است دیگر، طواف با دو رکعت نمازش است، با هم است، توأم است.

الطواف بالبيت صلاة.

اللهم صلِّ على محمد و آل محمد